

انتقاد

گفت‌وگو

دوره دوم

آبان ماه و آذرماه ۱۳۴۳

(ضمیمه کتاب کشورهای آسیایی و افریقایی و مسائل آنها)

درباره:

کامو، مرد دادگر

پایه انتقاد

حزین لاهیجی

.....

کند و کاو در کتابهای خیلی جدی

فواحد و روش جامعه شناسی، معجزه در آلاباما، دختر روستایی، دستهای آلوده، ریچارد سوم، مسیحیت در ایران، آناهیتا، افول، باکاروان حله، آیدا در آینه، برگزیده اشعار فیما یوشیح، نمونه نظم و نثر فارسی، ایزابل، دافرسبز، ترجمه کتابخانه و دهانه، ایون، کار از کار گذشته، تاریخ عقاید اقتصادی، نمایشنامه زندگان، مهاگماگاندی، افکار عمومی، روح ملتها

بها ۳ ریال

انتقاد

کتابخانه

دوره دوم

آبان ماه و آذرماه ۱۳۴۳

(ضمیمه کتاب کشورهای آسیایی و آفریقایی و مسائل آنها)

درباره:

گامو، مرد دادگر

پایه انتقاد

حزین لاهیجی

.....

کند و کاو در کتابهای خیلی جدی

فواعد و روش جامعه شناسی، معجزه در آلاباما، دختر روستایی، دستهای آلوده، ریچارد سوم، مسیحیت در ایران، آناهیتا، افول، باکروان حله، آیدا در آینه، برگزیده اشعار نیمایوشیج، نمونه نظم و نثر فارسی، ایزابل، دفتر صبر، ارجه کالیاه و دهنه، ایون، کار از کار گذشته، تاریخ تنقید اقتصادی، نمایشنامه زندگانی، مهاکمانندی، افکار عمومی، روح ملتها

بها ۳ ریال

آیدادر آینه

از : ا. بامداد

۱۵۰ صفحه - ۱۰۰ ریال

منتخب اشعار است که ا. بامداد بهمداد انتشار «باغ آئینه» سروده است. اشعار این مجموعه در دو دفتر تدوین شده با عنوان «آیدادر آینه» و «لحظه‌ها و همیشه».

افول

نمایشنامه از اکبرزادی

۲۹۷ صفحه - ۸ تومان

دومین نمایشنامه است که از این نویسنده منتشر می‌شود اولین نمایشنامه «روزنه آبی» نام داشت و در ۱۳۴۱ منتشر شده بود. نمایشنامه افول در ۵ پرده نوشته شده است.

دفتر سبز

Le Livre Vert

اثر مهدی فولادوند (بزبان فرانسه)

آقای مهدی فولادوند از ایرانیانی است که سالهاست در اروپا اقامت دارد. اخیراً مجموعه‌ای از اشعار و قطعه‌های ادبی او تحت عنوان دفتر سبز، در سوئیس منتشر گردیده است.

کسانی چون فرانسوا موریاک، هانری دو مونترلان، ژان کوکتو و دیگران در این نامه‌هایی که به گویندی بکتاب نوشته‌اند و قسمتی از آنها در پایان کتاب نقل شده، اثر او را ستودند.

هانری دو مونترلان می‌نویسد:

شعر حقیقی در اشعار شما بیش از آثار بسیاری از فرانسویانی است که خود را شاعر می‌پندارند.

آقای فولادوند رباعیات خیام را نیز به فرانسه ترجمه کرده‌است.

افکار عمومی

اثر دسویی - ترجمه جمال شمیرانی

۱۶۶ صفحه - ۲۵ ریال

در این کتاب آمده است که «افکار عمومی» نامی است که به معنای قدرت کم‌نام غالب یک نیروی سیاسی است. افکار عمومی بمنزله یک داور و یک وجدان است. افکار عمومی نوادگان است.

فرهنگی

سنائی - سرخدای - اسکردی - سنکری

شهباززادی

گردآورنده دکتر منوچهر ستوده

۳۲۶ صفحه - ۱۴۰ ریال

در مقدمه آمده است: «شدن نگارنده در گردآوری اینها اینست که تا سرحد امکان مفردات و ترکیب‌ها را گرد آوردم. وبائیت و ضبط آنها از دستبرد حوادث و سوانح محفوظ نگاه دارم. این حوادث و سوانح تفسیرات و تحولات سیاسی یا لشکرکشی بیگانگان و قتل و غارت آنان یا نظایر این اتفاقات نیست زیرا آنچه های کنونی ایران با اینگونه بلاهای خانمانسوز روبرو شده و در مقابل آنها ایستادگی کرده و سرانجام نیمه جانی از آن همه مصائب بدر برده‌است. آنچه در اجتماعات کنونی به چشم پیشرفت و ترقی به آنها می‌نگریم امری است که بنای هستی اینها را یکی پس از دیگری سرنگون خواهد کرد. جاده‌ها اتومبیلها... مجلات و حتی کتاب‌ها آفات اینها هستند.»

قواعد روش جامعه شناسی

امیل دورکیم - ترجمه علینجم کاردان

۱۷۶ صفحه - ۱۲۰ ریال

این کتاب یکی از ارزنده‌ترین کتب جامعه شناسی جهان است که به همت آقای علیمحمد کاردان به فارسی ترجمه شده و از طرف مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تبریز منتشر شده‌است.

کار از کارگذشت

ژان پل سارتر - ترجمه حسین کفائی

۱۸۱ صفحه - ۱۰۰ ریال

علاوه بر متن اصلی، مترجم ۱۰ صفحه مقدمه در باره فلسفه اگزیستانسیالیسم باین کتاب افزوده‌اند. در شماره‌های نزدیک به نقدی در باره این ترجمه خواهیم داشت.

تاریخ عقاید اقتصادی

لوئی بلن - ترجمه دکتر نیاوندی

۲۵۴ صفحه - ۱۶ تومان

چاپ اول این کتاب در ۱۳۴۰ منتشر شده بود و اکنون چاپ دوم آن باصحافی خوب منتشر شده است.



گامو، هرودادگر

در میان روشنفکران جوان و کتابخوانی که من می‌شناسم بعضی کامو را مبلغ فلسفهٔ «پوچی و بیهودگی زندگی» می‌دانند و تعبیر آنان از «پوچی و بیهودگی زندگی» همان «لزوم‌گرین از مظاهر زندگی» و «نفی قوانین آن» و انکار هر نوع «فعالیت زندهٔ اجتماعی» است. این نوع تعبیر ناعادلانهٔ اندیشه‌های کامو، معمولاً به نوعی «ولنگاری» تحقیر و نفی هر نوع وظیفهٔ فردی و اجتماعی و یادست‌کم به نومییدی از خود و دیگران میانجامد.

«آلبر کامو» پیغامبر «نومییدی» نبود. آلبر کامو، که همهٔ جامه‌های بلورین امیدهای دروغین عصر ما را در هم شکست و خویشتن را از بند و زنجیر همهٔ امیدهای کاذب آسمانی و زمینی آزاد ساخت، خود زرهی فولادین از امید پوشیده است؛ امید هائی که در وجود هر انسان - نه انسان قهرمان، بلکه انسان معمولی، با گوشت و پوست و مغز معمولی - نهفته است. پیام او شاید چنین باشد: «در خود بجوئیم آنچه را در آسمان، در عمر جاویدان و در بهشت موعود پیمبران می‌جستیم.» انسان فناپذیر

است و میمیرد. و این، پوچی مطلق و نومییدی مطلق است.

انسان، چند سالی زنده است. و این، توجیه نسبی زندگی و امید نسبی است. شاید ترجمهٔ این چند سطر، رفع سوء تفاهمی باشد دربارهٔ مردی که همیشه، از «سوء تفاهم» می‌ترسید...

کامو می‌نوشت: «هنگامی که در الجزیره بودم، زمستان را هماره با بردباری میگذراندم، چرا که میدانستم در یکشب - تنها در یکشب سرد و پاک قوریه، همهٔ درختان با دام‌درهٔ «کنسول» از گلهای سپید، پوشیده خواهند شد. و آن هنگام که برف سپید ترد و لطیف را میدیدم که در مقابل همهٔ بارانها و باد دریا مقاومت میکرد، در شکفت میشدم. با اینهمه، هر سال، این برف، چندانکه برای فراهم آمدن میوه‌ها بسنده بود، پایداری‌شان میداد... جهان از شور بختی‌ها

مسموم شده است و چنانست که گوئی از این سیه روزیها، لذت میبرد ...
لیکن، بخاطر روح، گریه آغاز نکنیم، بل بخاطر او رنج بکشیم و
کار کنیم!

و چنین رنج و مرارتی است که بهنگام زمستان، بهار را تدارك می بیند
و تولد میوهها را.

باری، دزختان بادام هر سال با جامه ای از گل های سپید پوشیده میشوند.
و شرف انسان در اینست که به گلها یاری کند تا نوزاد خود - میوهها را - پدید
آورند. و شرف انسان در اینست که همواره به آفتاب، به تاریخ، و باین جهان
فنانا پذیری که با مرگ شخص او، گوئی فنا می پذیرد، بگوید: «بلی!» و آنرا
چنانکه هست بپذیرد. تراژدی هست. . . و شجاعت، نه در امید دروغین جاودانی
بودن است، نه در انکار تراژدی مرگ و نیستی. و نه در گریز و فرار از آن.
شجاعت در پذیرش تراژدی است!

کامو، هرگز «وظیفه» را انکار نکرد، بل گرانترین وظایف را برای
انسان، قائل شد:

« بیشك. هر نسلی، میانندیشد که آمده است تا جهان را از

نو بسازد. نسل من، میدانند که جهان را از نو نخواهد ساخت. لیکن

وظیفه او شاید عظیم تر و دشوارتر باشد. وظیفه او چنین است:

نگذار که جهان ازهم بپاشد!

کامو میگفت: « این جهان، یکسره قلمرو من است. » و او مردی نبود
که در قلمرو بیکران خویش، سرگردان بگردد و خویشتن را از هر گونه وظیفه ای
آزاد بشمارد. کامو هرگز «مسئولیت» فرد را در مقابل خویش و در برابر هموعان
و همدردان خود، انکار نکرد. مردی که بی هیچ ادعائی و در دورانی که پاداش
هر کلمه حساب نشده ای مرگ بود، در نهضت مقاومت ملی فرانسه شرکت جست
و فعالانه به نبردی پرداخت که بزرگترین سلاح پیشقراولان آن، پنهان داشتن
نامشان بود، چگونه میتوانست «مسئولیت فرد» را انکار کند؟ او، در سرمقاله های
خود که برای روزنامه «کومبا» ارگان نهضت مقاومت ملی مینوشت، هر روز،
روشن بینی، شجاعت و اراده واقع بینانه را تبلیغ میکرد. کامو هرگز نخواست که در
جرگه ویرانگران این جهان باشد، بلکه او، همواره در نخستین صف سازندگان براه
میرفت. او بی آنکه ادعای تهذیب اخلاق جامعه را داشته باشد، در همه آثار خویش
و در تمام زندگی پرافتخار خود، از یک نوع «اخلاق» خاص خویش پیروی کرد.
در جزوه ای که گروهی از کارگران چاپخانه، بعد از مرگ کامو و بیاد او منتشر
کرده اند، چهره این «دوست ساده و نجیب و بزرگوار» بروشنی تصویر شده است:
« چهره ای که از کامو در خاطر من مانده چهره يك رفیق

کامل است. او در میان ما کارگران چاپخانه، خیلی زود، جای

خود را باز کرد. چنان بود که گوئی از سالها پیش او را میشناخته ایم

همیشه آماده بود که با يك شوخی، اندوه و ملال آن روزهای سخت

و دشوار را از خاطر ما بزداید . همینکه یکی از ما ، نخستین کلمه ترانه‌ای را زمزمه میکرد ، کامو ، با او هم آواز میشد . روز عروسی اش را ، هنوز هم بخاطر می‌آورم . چه عروسی عجیبی بود . از میان آنهمه دوست و آشنا ، تنها چهار کارگر چا پخانه را بخانه خود دعوت کرده بود . چه صداقتی ! و چه پاکی و سادگی شکفت انگیزی ! کامو ، بیشتر اوقات خود را ، نه در اتاق هیئت تحریریه ، بلکه در کنار میز حروف چینی و صفحه بندی میگذرانید . بیاد آورید که او هرگز ، حتی یکی از آن سرمقاله های آتشین را امضاء نکرد . کامو ، دوست نمیداشت که در میان جمع ، مرد انگشت نما باشد . سلام دادن با او و دست دادن با او ، لذتی داشت . زیرا هرگز قیافه « آقا و ارباب و رئیس » را بخود نمیگرفت . بهش میگفتیم : « سلام آلبو ! » ، همچنانکه بهر دوست قدیمی می گفتیم همیشه او را « تو » خطاب میکردیم ، و او نیز بهم ما ، « تو » میگفت کامو : با اصرار تمام ، اندیشه خود کشی را رد میکرد . آیا این جمله از کتاب « بیگانه » وی ، تحسین زندگی سرشار از حوادث انسانها نیست :

« آنگاه دریافتم مردی که تنها یکروز زندگی کند ، میتواند صدسال را باسانی در زندان بگذراند . زیرا او ، چندان خاطره خواهد داشت که احساس ملال نکند . »

بقول « ژرژ - هوردن » : « با قبول پوچی و بیهودگی زندگی ، کامو بار سنگین وجدان بیدار خویش را میپذیرد . »
 کامو مردی دادگر بود . و هنگامی که برده از چهره بیدادگران و بیداد گری های گوناگون زمان ما میدرید ، از این نکته غافل نبود که وقتی صحبت از عدالت در میان است ، هر انسان پیش از همه باید قاضی و داور سختگیر خود باشد . کتاب « سقوط » او مظهری از این بداد گاه کشاندن خویش است و تجزیه و عریان کردن روح و قلب خویش . و اینهم سخنی بجاست که هم در آثار کامو ، و هم در چهار گوشه جهان ، هر بار که متهمی بداد گاه خوانده میشود ، برآستی همه بشریت نیز ، همراه وی روی صندلی اتهام می نشیند . « انسان سر نوشت انسان است . » کامو ، هرگز ادعا نداشت که آموزگار نسل خویش است ، لیکن اگر در آثار او ، درسی بجوئیم ، در هر صفحه بروح این جمله بر میخوریم : انسان ، سر نوشت انسان است . و کامو ، اگر انسانها را جرعه ای بیشتر ، از شراب امید نداده باشد ، دست کم میتوان گفت که زهر نومیدی در شراب آنان نریخته است .

کامو نیز ، - بی آنکه او را برتر از دیگران بدانیم - تلاشی کرد تا بلکه بندهای اغواگر و تکیه گاههای دروغین را بانسانها بنمایاند : هم آن بندها را که بر فراز آسمانها . و با بال و پر فرشتگان و افسانه خدایان بافته شده بود و هم آن تکیه گاهها را که بر روی زمین ، و با فولاد سست تر از خاک ایده ثولوژیها ، قوانین

و سنتها ساخته شده بود .

براستی کامو ، سندلی و هم و خیال را از زیر پای مردمان بیرون کشیده است ، و اگر عده‌ای را تنها امیدزندگی ، همین سندلی اوهام است ، چه بهتر که با سر بزمین بخورند ، زمینی که زشت است و زیبا گهواره ما است و گورما . لیکن بهر حال نوهد کنندہ نیست .

فرج الله صبا

زیر چاپ :

شاهنامه و دستور

یا

دستور زبان فارسی

بر پایه شاهنامه فردوسی و سنجش با سخن شاعران
و گویندگان بزرگ پیشین

از

دکتر محمود شفیعی

یک اثر تحقیقی و معتبر که با روش علمی تنظیم گردیده گام
بلندی است در راه تدوین دستور زبان فارسی بر پایه
صحیح و مستند

این کتاب نفیس با کاغذ اعلا و چاپ مرغوب و تجلید عالی
در بیش از ۶۰۰ صفحه بقطع وزیری بزودی از طرف

انتشارات نیل
منتشر می گردد

پایه انتقاد

انتقادی که آقای جهانگیر افکاری بر جلد اول « فرهنگ معین » در شماره پنجم «انتقاد کتاب» نوشته بودند مرا قانع نکرد و بعنوان يك خواننده نفهمیدم که اثر مورد انتقاد ایشان از فرهنگهای موجود بهتر است یا بدتر. نخست باید مقدمه‌ای عرض کنم که مربوط به این انتقاد نیست ولی دردی است از دردهای زمانه ما که گویا جای گفتنش همین جاست.

کار انتقاد در روزگار ما بسیار اسفناک است. منتقد کمتر برای وظیفه‌ای که بگردن دارد قلم بدست میگیرد؛ انگیزه انتقاد یا انجام فرائض دوستی و ادای دین و محکم کردن جای پا برای گامهای آینده است؛ یا برعکس «کوبیدن» و مسخره کردن و دشنام دادن... آن هم نه بخاطر اثری که مورد انتقاد است، غالباً بعلتی دیگر از دنیای کتاب و ادب. اگر شاهکاری بوجود آید ولی نویسنده در بین صاحبان قلم «آشنائی» نداشته باشد، بیم آنست که اثرش به فراموشی سپرده شود؛ باشد که ازدیاری دیگر کسی انتقاد بنویسد و آنگاه انتقاد او ترجمه شود. برعکس مبتذل ترین آثار اگر «پشتیبانی» از اهل قلم داشته باشد هیاهویی برآه میاندازد.

در يك جمله آنچه در ادبیات امروز فارسی بوجود می آید از نظر منتقدان در دو قطب مخالف قرار میگیرد؛ یا شاهکاری است که تاکنون ادبیات جهان نظیرش را ندیده و یا «مهملی» است که موجب ننگ ابدی فارسی زبانان خواهد بود. چون چنین است هر کسی که با ادب سروکار دارد، یا بر سر آنست که سرو کار پیدا کند، به تکاپوی دسته بندی می افتد. شرکت در دسته‌ای که دستش به نشریه‌ای بنداست، چهار رکن هنر و ادب را استحکام می بخشد. همینکه داوطلب به «عضویت» دسته‌ای مفتخر شد دیگر خیالش راحت است که در جهان ادب و هنر باوج کمال رسیده و دیگر از هر جستجو و تکاپو و پیشرفتی بی نیاز است.

در این مرحله تمام آثار جاویدان اواز حمایت اطرافیان برخوردارست... وجه جرئتی در دسته مقابل که به «انتقاد» اثر او برخیزند... زیرا در چنین حالی لشکرکشی عظیم دودسته آغاز میشود و در این جدال و جنجال شهرت صاحب اثر باوج میرسد.

این است وضع کلی انتقاد در روزگار ما. بدینگونه، انتقاد که در همه جا راهنمای نویسندگان است برای مایکی از موجبات گمراهی و تباهی است. چنانکه اشاره شد این مقدمه مربوط بمقاله مورد بحث نیست، نه نویسنده

مقاله چون دیگران دکانی برای انتقاد گشوده و نه صاحب فرهنگ برای بهره‌مندی از حمایت این و آن وارد دکان مقابل شده‌است. اما گویا این‌هوای مسموم در نویسنده محترم مقاله نیز اثر گذاشته و ایشان را بر آن داشته‌است تا بجای معرفی کتاب که مورد علاقه خوانندگان است قبل از هر چیز مؤلف کتاب را «بکوبند» و هر تأسفی باشد از همین جاست.

من نه نویسنده مقاله را دیده‌ام نه مؤلف فرهنگ را. اما از روی آثارشان هر دورا کسانی می‌شناسم که در جهان ادب هر کدام متناسب با مقام خویش بکار خود مشغولند. نویسنده این فرهنگ تا آنجا که نوشته‌های او گواهی میدهد همیشه با کار زبان و لغت مشغول بوده و بوسه‌های رنگارنگ دوران دنبال کار خود رارها نکرده‌است.

این خصوصیت اگر در کشور دیگر حتی قابل نوشتن هم نباشد در کشور ما که شعر و ذوق و قریحه و کتاب و دفتر و روشنفکران در مقابل بهای مختصری بفروش میرود و هیچکس بهیچ کار ایمان ندارد بخودی خود فضیلت بزرگی است. البته این فضیلت هر چند کمیاب است، در انحصار ایشان نیست.

کسانی که با کتاب سروکار دارند از منتقد محترم نیز ترجمه‌های با ارزش و سودمندی خوانده‌اند و از ایشان توقع دارند که در این روزگار که چوب حراج بر سر همه چیز فرود می‌آید قدر هر فضیلتی را بدانند... و خاصه فضیلت بیطرفی در انتقاد که بهر دوی ایشان و بهمه مردم مربوط است.

بی‌شک بکار نویسنده این فرهنگ ایرادهائی وارد است. برای خواننده بیشتر اشتباههائی که در مقاله شمرده شده‌است پذیرفتنی است. اما جان کلام اینجاست که نخست لحن انتقاد باید بیطرفانه باشد و دیگر آن که چنین فرهنگی را نباید با معیاری جهانی سنجید. مقیاس سنجش باید امکانهای موجود باشد و فرهنگهائی که تاکنون بکوشش یکنفر فراهم آمده و معیاری که سایر کارهای ادبی خود را می‌سنجیم نه فرهنگی که هنوز در زبان فارسی بوجود نیامده‌است. مهم‌تر از همه خواننده هنگامی که لحن مقاله را «کوبنده» دید دیگر گوشش بدهکار ایرادهای منتقد نیست و حق هم با اوست.

زیرا اگر بنای قضاوت را بر این انتقاد بگذاریم نویسنده فرهنگ بصورت کسی بیرون می‌آید که فرق میان «فیروز» و «فیروزه» را نمی‌داند. مصدر را از صفت باز نمی‌شناسد «زیر بغل» را با «جیب» اشتباه میکند، هنوز معنای استخراج را نفهمیده است و نمیداند که «خط کشی» چه عملی است. رنگ سرخ را از رنگ بور و ارغوانی تشخیص نمیدهد و هنوز به جمله‌سازی فارسی آشنا نیست، همه اینها سهل است هنوز فرق میان تش و ماهیتا به را نمی‌داند.

بدیهی است يك انتقاد اساسی بکار این فرهنگ و هر فرهنگ دیگر که بدین روش تنظیم شود وارد است و آن اینکه چرا تنظیم هر قسمت به اهل فن سپرده نشده است.

همانطور که منتقد محترم نوشته‌اند « در خور هیچ کس نیست که بتواند تعریفی شایسته برای لغت‌های يك زبان بدست دهد، چه خوب بود همه مقاله با این دید نوشته میشد. اگر چنین بود کار فردی (یا تقریباً فردی) صاحب این فرهنگ با کار مؤسسه لاروس که صدها وسیله در اختیار دارد و فرهنگهای گوناگون آن بارها تجدید چاپ شده و در هر چاپی صدها اشتباه گذشته جبران شده^۱ مقایسه نمیشد.

امید آن که نویسندۀ انتقاد یا هر کس دیگری که در کار لغت دست دارد محسنات و معایب این فرهنگ را با لحنی بیطرفانه برای ما خوانندگان باز گوید. در این صورت بدآوری او گردن خواهیم نهاد.

مصطفی رحیمی

۱- تازه در آخرین چاپ دائرة المعارف لاروس هم اشتباهات فاحشی در مورد ایران درج گردیده است.

انتشارات نیل را بخوانید و ذهن خود را از گنجینه دانش
امروز غنی سازید.

بحث و انتشار

حزین لاهیجی

زندگی و زیباترین غزل‌های او

فراهم آورده‌ی : م . سرشک ۲۳۸ - صفحه ۶۰ ریال

دیوان منتخبی است از غزل‌های حزین . هفت صفحه « پیشگفتار » دارد و تا صفحه ۱۲ فهرست‌هایی است مقدمه و مآخذ را ، و نیز فهرست‌نامه‌هایی که به اسلوب امروز بر غزل‌ها نهاده شده . آنگاه ۶۴ صفحه رساله‌ای است بعنوان مقدمه ، در باره « زندگانی حزین لاهیجی » . پس از این مقدمه مبسوط سودمند که بسیار خوب و جامع و بقوت نوشته شده ، نوبت به متن کتاب میرسد که در آن (از ص ۶۶ تا آخر کتاب ص ۲۳۸) منتخب غزل‌های حزین مرتب به ترتیب حروف آخر غزلها از « الف » تا « ی » چاپ شده است .

این نتیجه مبالغی کار و مطالعه است که شاعر فاضل جوان « شفیعی کدکنی » (م . سرشک) در زندگی و اشعار حزین برای خود میداشته و میکرده ، اینک برای از قوه بفعل آوردن ، کتابی کرده است درخور خواندن و ماندن . میگویم باریک‌الله شفیعی ، جوانی خوب و کارآمد از کدکن زادگاه عطار .

میدانیم که قرن دوازدهم که ۷۷ سال عمر حزین (زای و میر : ۱۱۸۰ - ۱۱۰۳) در آن گذشته ، عهد انحطاط و افول شعر و ادب فارسی است و راستی که بیشتر دواوین آن روزگار احتمالاً به یکبار خواندن هم نمی‌ارزد و تازه آن چندتن معدود هم که گلدسته‌های شهر و دهر بوده‌اند تمامت و کلیات اشعارشان درخور اعتنا نیست . باید صاحب‌ذوقان دوستدار برای گلچین کردن و انتخاب نخبه این قبیل اشعار بذل همت و عنایت کنند تا فی‌المثل از دیوانی صد هزار بیتی احیاناً یکدوسه هزار بیت خوب و زیبا و بلند گردد و کتابی شود سزاوار نشر و پخش بین مردم . نظیر همین کاریکه شفیعی با غزل‌های حزین کرده است والا آن انبوه کلیات و دیوان‌های بی حساب که از شعرای بی‌شمار آن عهد باقی مانده (و حتی مترس و بگو یکی دوسه قرن پیش و پس از آن ، چنین بجهات کلی سرونه یک‌کرباس اینجا مصداق صدقی دارد) نه چندان و چون است که بتوان همه را قدر نهاد و شعر خواند ، آنهم شعری که بخواندش بی‌ارزد تا به چاپ کردن و انتشار چه رسد . این میراث عظیم که از آثار شعری آن عهد بمارسیده اگر چه ظاهراً حجم ادب ما را برافزوده است ، اما بقول مثل : فریبی دیگر است و آماس دیگر .

با اینهمه حساب حزین لاهیجی حساب دیگری است . او که چراغ یک

دودمان درخانه‌اش خاموش شده، آخرین حلقه از يك زنجیر بزرگ و طولانی است و آخرین فرد و مرد شاخص يك خاندان . سبك هندی در حزین فی الواقع خانه روشن کرده است و دم و اسپین بر آورده. بحسابی، حزین بهترین شاعر عصر و دوره خود بود و آنچه از و در این کتاب گرد آمده در حقیقت بهترین ابیات غزلی حدود يك قرن و خاتمه يك عهد و سبك سیصد چهار صد ساله است. شاید بشود گفت حزین حسن ختام کتابی است که دوست سیصد سال پیش از آغاز شده بوده و چه بسیار بسیار سخنوران و صاحبذوقان در اقطار قلمرو شعر و زبان فارسی ایران و هند و روم اوراق و فصولی گاه زرین و رخشان در آن گنجانده بودند چون نوبت بحزین رسید و رقی چند نیز او بر این جنگ و بیاض برافزود و سفینه را بساحل رساند. پس ازین رهگذر نیز شعر او بیش از اقرانش کسب اهمیت میکند چون در حقیقت انقراض يك سلسله، سلسله هنداونی شعر، با اختتام کتاب زندگی حزین صورت تحقق یافته است، اگر چه او چنین مینماید که ناتوان و بیکاره نبوده.

باری در این مقال گفتار ما بدو بخش تقسیم میشود . اول آنچه بکار شفیع در مقدمه و فراهم آوردن متن مربوط است ، دوم ملاحظاتی را در خصوص شعر حزین چند آنکه در این متن آمده و ارزیابی قدر و منزلت وی در شعر و ادب. اول - در این ایام اگر چه بازار کتاب و طبع متون قدیم کما بیش گرمی و رواج دارد و نیز اگر چه نظم و نوبتی در کار نیست که بگوئیم علی القاعده بر حسب رفعت درجه‌ای که رجال شعر و ادب قدیم دارند و قیمت و قدری که آثارشان دارد، بایستی بنوبت‌الاهم فالاهم بدطبع و نشر مواریث ادبی ایشان همت گماشت ، با آنکه چنین نیست (که البته اگر حسابی در کار بود، باید باشد) اما پرداختن بکار حزین و طبع منتخب غزل‌های او آنهم بهمت جوانی چون شفیع که احتمالاً کارهای لازم و واجبتر میتوانست داشته باشد ، مخفی نمیکنم که نزد من نا منتظر نمود ، ولی ظاهراً سبب این کار ، چنانکه در پیشگفتار کتاب منعکس شده ، ماجرای جالب و مضحك « استاد غواص » بوده است که چند سال پیش اتفاق افتاده ، که گفت : عدو شود سبب خیرا گر خدا خواهد .

این ماجرا چون مشهور است و « همه شیفتگان شعر قدیم در عصر جدید » آنرا شنیده‌اند حاجت بتکرار ندارد، ولی تلقی خود را نسبت باین واقعه ادبی بیجا نیست اگر بنویسم. خلاصه آنکه وقتی « استاد غواص » از صفحات شمال بقول شفیع « ظهور کرد » آب در لانه مورچگان خرمنهای شعر قدیم و « غزل پردازان معاصر » افتاد. خلاصه اساتید طرفدار و پیرو سبك سالهای نهصد و هشتاد، دیدند ای عجب ثم العجب، ناگهانی و بی مقدمه شاعری پیدا شده است و غزل

هندی وار میگوید چنانکه آب از آن میچکد . آنهم نه یکی نه دو تا نه سه تا : پشت سرهم غزلهای تر و ترد و آبدار ببازار میفرستد یکی از دیگری بهتر ، ولوله‌ای در محافل و حواشی مناقل ادب افتاد ، خاصه وقتیکه تصویر شاعر نوظهور در مطبوعات چاپ شد ، مردی سپیدموی و ابرو با چشم و چهره‌ای چنان که انگار هفتاد هشتاد سال ساکت نشسته است و میداننداری غزلسرایان روزگار را دیده است و دم بر نیاورده ، حالا مشتی غزل نغز پر شور و حال ، باطل السحر حدیث فلان و بهمان بردایره ریخته است که بله ، بفرمائید ، ما چنین آثاری داشتیم و عمری خاموش نشستیم و دعاوی شما را با آن غزلها تان شنیدیم . حالا این آخر عمری خواستیم مشت مدعیان غزل را باز کنیم . همه حضرات حیران و انگشت بدهان ماندند و مخصوصاً این صبر و سکوت هشتاد ساله رقت امر و تاثیر افسون را بیش میکرد .

یادم میآید اول غزلی که من بنام غواص در یکی از مطبوعات باحظ بسیار خواندم این بود :

کرده‌ام خاک در می‌کده را بستر خویش
میگذارم چوسبو دست بزیر سر خویش
دست فارغ نشد از چاک گریبان ما را
آستینمی نکشیدیم بچشم تر خویش
سر کشان را فکند تیغ مکافات از پای
شعله را زود نشانند بخاکستر خویش

تا آنجا که گوید والحق بسیار زیبا :

بیخود از نشأ دیدار خودی ، میدانم
مست من ! آینه را ساخته‌ای ساغر خویش

غزل با تخلص « غواص » تمام میشد . من خیال میکردم یکی از انبوه کم شهرتان قدماست که حالا دیوانش بدست کسی افتاده است و به تفاریق از آن منتشر میکند مترصد بودم که عنقریب مقاله‌ای هم راجع با او و عصر و معاصران و ممدوحان او در مجلات بخوانم . « غواصی » نام شاعری بدگو و بسیار گو میشناختم که در تحفه سامی مذکور است اما از او انتظار شعر باین خوبی نداشتم . این بود و بود تا وقتی عکس و تفصیلات « استاد غواص » درآمد با تعلیقات مرده استاد . حیرت منم در این وادی کم از خیام نبود ، بعد از آن دیگر در دکه سلمانی و تالار انتظار حمام و ازین قبیل هر جای دیگر که برای من امکان داشت به صفحات ادبی مجلات نگاهی بکنم اول به سراغ اخبار و اشعار استاد مذکور میرفتم ، و همیشه با اعجاب و حیرت خاصه ازینجهت که در این سال و زمانه

منتظر آنچنان غزلیها نبودم زیرا بخلاف همه اساتید حی و حاضر الحق نعمت «استاد» برای گوینده آن اشعار مناسب و درخور بود.

شیرینکاری مولانا - راستی که شیرینکاری همچنان ادامه داشت و هکذا حیرت و افعال اساتید آب درلانه. و شگفت آنکه یکی پیدا نشد که دریا بد و قلم بردارد و دو کلمه بنویسد که ای بابا، ای بیچاره، کی آمدی، الخ.

و حال آنکه اساتید موصوف، دست بقلمشان چست و چالاک بود، بکرات و مرآت دیده شده بود که همینکه در جریده‌ای نه بدلخواه مقرر، بنام نامیشان اشاره‌ای میشد قلم بر میداشتند و فصول مبسوط و مشبع در حراست نام و حفظ مقام ادبی خود یا رد شبهات دیگران قلمی میکردند. اوضاع ازینقرار بود و میگذشت که ناگهان از خراسان صدای شفیع برخواست که آقایان محترم قضیه قضیه جلد شیراست نه خود شیر، استاد نوظهور شخصاً به تمام معنی همان بیچاره حزین لاهیجی است که دیوان بی صاحب مانده اش در تاراج بامزه اما بی سابقه‌ای آنهم به چنین مضحکی و مزاحی دارد تخلص عوض میکند، پته و بخیه بروی آب و کار افتاد، کم کم زمزمه بعضی اساتید قبلاً دماغ شده حالا دلخوشی بازیافته نیز بلند شد که ما هم میدانستیم و چیزی نمی گفتیم آخر چطور ممکن است ما شعر حزین را بجا نیاوریم؟ بله، معما حل و آسان شده بود.

خودمانیم در تاریخ سرقات شعری این خوشمزگی استاد غواص بی سابقه است. بین اساتید شعر بشیوه‌های قدیم رسم و متداول است که فی المثل مضمونی از کسی میبردند، بیتی یا یکدو بیت از هر غزل و قصیده را به توارث و توارث صاحب میشوند، طرح و طور پیشینیان را با عنوان استقبال یا جواب یا انتقال و انتقال ناخنک میزنند و ازین قبیل متداولات معمول بین فضلا. اما اینکه بکلی تمامت دیوان شاعری بذهن دیگر توارث شده‌الحق از نوادر عصر حاضر است و در عجم و عرب سابقه ندارد و در بسیاری از فرق هم.

این نکته که شفیع در حاشیه ماجرا متذکر شده است هوشمندانه و درست است که میگوید: «انتشار غزلیهای شاعری که ۲۰۰ سال قبل از این با محیط زندگی کهنه‌ای از آن دو قرن پیش میزیسته، در این روزگار و تشخیص ندادن مردم آنرا، خود بزرگترین سند عدم اصالت غزل معاصر فارسی در شیوه کلاسیک است که هیچ تغییری نسبت بدو قرن پیش نکرده است با اینکه بنیاد زندگی اجتماعی و افکار مردم سخت دگرگون شده است...» (ص ده پیشگفتار)

شفیع بدنبال این ماجرا کم کم با دیوان حزین انسی پیدا میکنند و چون همه اشعار او را مناسب طبع یا فرصت و وسائل کار را آماده و مهیا نمی بینند (گو اینکه تقریباً یک قرن پیش کلیات حزین در هند چاپ شده) منتخبی از غزلیهای او فراهم

میآورد و چون ذوق انتخاب او برآستی خوب است میشود گفت بهترین ابیات غزلی بهترین شاعر یک قرن را اودرین کتاب گردآورده است که غالباً خوب و خواندنی و گاه درخشان و زیباست .

وی با توجه به مآخذ دست اول و دوم و سوم (که فهرست آنها بعد از پیشگفتار از ص ۱۴ تا ۱۷ چاپ شده فقط «نقش پاریسی بر احوال هند» از قلم افتاده) شرح حال حزین را به تفصیل مینویسد که اینک مقدمه کتاب است . گفتنی آنکه تا بحال در این خصوص باین تفصیل و تمامی و اتقان اسلوب و هنجار کسی کار نکرده یا اگر کرده منتشر نشده است و ندیده ایم . در نوشته شفیع می خوانیم که حزین را در حد خود بجای آوریم ، محیط زندگی و زمانه اش را می شناسیم خواندنیهای دربار کار و کردار ، سفرها آثار و مقام علمی او ، روابط با معاصران ، ناقدان دوست و دشمن وی می خوانیم و چه بسیار دانسته های سودمند دیگر راجع به او و عصر او بدست می آوریم . شفیع در این مقدمه بعضی آراء نادرست را نیز یاد آور شده است و تصحیح کرده ، از جمله رأی و حدس آقای علی اصغر حکمت را در «نقش پاریسی بر احوال هند» راجع به سال درگذشت حزین و نیز با اشاره سکوت این سهو قلم مرحوم قدسی را در «نادر نامه» نشان داده است که از قول حزین نقل میکند : « چهار دیوان شعرش در هند بچاپ رسیده » و حال آنکه حزین یقیناً از «بچاپ رسیدن» دیوانهای خود حرفی نزده ، میگوید نسخه هایش در دسترس مردم است .

سواى اینها ، شفیع در بعضی نکات ضمنی هم دقیق شده مثلاً این نکته که مینویسد : « حزین از نظر فکری بسیار روشن اندیش و ژرف نگری بوده است شاید او نخستین کسی باشد که از وضع احوال و سخت ایران به ستوه آمده و آرزو می کرده است که اصلاحاتی بشیوه اروپائیان در کشور خویش انجام دهد و خود در این باره بصراحت اظهار میدارد که در ایران کسیکه بتواند اوضاع را سامانی بخشد وجود ندارد (بد نیست گفته شود که حزین به اقدامات نادر شاه با چشم خوشبینی نمینگریست و با او میانه خوبی نداشت) مگر اینکه از مردم فرنگ که در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند کسی بتواند این آشفتگی را نظامی بخشد » .

همچنین شفیع بعضی نسبت های مشهور را رد کرده مثل نسبت این بیت به حزین :
 آواز تیشه امشب از بیستون نیامد
 شاید بخواب شیرین فرها درفته باشد
 که اغلب آنرا از حزین میدانستند و یکی از ابیات غزل مشهورش به مطلع :
 ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد
 در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

شفیع مدلل کرده است که بیت از خوشگوست نه حزین .
 از فصول و فقرات جالب مقدمه یکی چند کلمه موجز اما جامع و بهنجاری

است که دربارهٔ سبک حزین نوشته شده که ما بجای خود در خصوص آن بحث میکنیم، دیگر فصل مبسوط و خوب «حزین و ناقدان ادبی» است که در آن مقالات سراج‌الدین علیخان آرزو در خرد گیری بر اشعار حزین و جواب آزاد بلگرامی به سراج‌الدین، و همچنین اعتراضات مفصل میر محمد عظیم ثبات بر اشعار حزین که مدعی است مضامین یا عین بسیاری از اشعار او منتحل است، به تفصیل نقل شده است و از نمونه‌های جالب نقد فنی یا بقولی نقد محفلی در ادب ماست. گویا اصل این رسالات انتقادی در دست نیست فقط قسمتهائی از آن را که در ریاض-الشمع‌رای واله داغستانی آمده شفیع‌ی در مقدمه نقل کرده است. در این خصوص بحث و نقل مفصلی نیز در تصنیف پر ارزش آقای دکتر زرین کوب «نقد ادبی» صورت گرفته، که اگر تمام اینها با ضافه آنچه در این زمینه در کتب مختلف پراکنده است، در یکجا جمع شود، کتاب سودمند خوبی خواهد شد در نقد فنی ادبی و باب سرقات و انتحالات، و اینکار همتی و ذوقی پرورده و جوان می‌خواهد که در جوانان دانشکده‌های شهرستانها سراغ توان گرفت که با فرصت و فراغت شهرستانی بنشینند و رساله‌ای در این باب ترتیب دهند.

دوم - و اما راجع به خرد حزین و آثارش - اگر تنها جنبهٔ شعر و شاعری حزین موضوع بحث باشد، باز هم از چند جهت سزاوار تأمل و اعتناست و حال آنکه حزین گذشته از شاعری، مردی دانشمند و مورخی دقیق و حقیقت‌جو و سیاستمداری مردم دوست هم بوده، عمرش سراسر در فعالیت‌های علمی و ادبی و اجتماعی گذشته است سرگذشت و تاریخ زندگی حزین - که خوشبختانه خودش به تفصیل تمام و با دقت کامل نوشته است و بما رسیده - آئینه‌ای روشن و راستگواز فرازونشیبها و وقایع و حوادث روزگار پر آشوبی است که در آن بسر می‌برده، نمودار تکاپو و جنبش مردی مردانه و شاعری دانشمند است که مادام‌العمر سرگرم کارهای گوناگون در جهات مختلف فعالیت‌های انسانی بوده در تمام مسائل علمی و فلسفی، کلامی و رجالی عهد خود تحقیق و تألیف و حاشیه و شرح دارد. مثلاً اگر تألیفات او چه در زمینهٔ تاریخ و وقایع و حوادث اجتماعی و سیاسی چه در تاریخ علم و ادب نبود، اطلاعات ما در خصوص قرن پر آشوب و بسیار مهم دوازدهم به نیمی از آنچه امروز هست و داریم تقلیل می‌یافت. در بسیاری از مسائل و امور مهم که تاریخ هر چه دارد مرهون همت و عنایت حزین است، مرهون این تألیفات گرانبهای او: واقعیات ایران و هند - تاریخ حزین - مدة العمر - تذکرة المعاصرین.

در خصوص «تذکرة المعاصرین» حزین که تا بحال دو یا سه بار در اصفهان چاپ شده اشاره بیک دو نکته بیجا نمینماید: اول آنکه او بشعرا غلب معاصران

خود اعتقادی ندارد و انتقادی تند و بیجا از شعرای عصر میکند و از میان آنهمه انبوه شعرا فقط ۱۰۰ نفر را لایق ذکر دانسته که بسیاری از اینها هم شاعر بمعنی خاص کلمه نبوده‌اند، نکته دوم راجع به چاپ این تذکره در اصفهان: متأسفانه با آنکه دو سه بار چاپ شده غلطهای فاحش و غریب کتاب همچنان باقی است. بعنوان نمونه يك مورد عجیب را یاد آور میشوم: شاعری بوده با تخلص «نجیب» که اهل کاشان بوده و از شعرای خوب آنعهد و از بهترین مذکوران تذکره حزین است. در تذکره نصرآبادی هم چند کلمه مختصر راجع باو هست. این شاعر در زمان نصرآبادی هنوز جوان بوده یا در ایام جوانی حزین از پیران و مشاهیر قدمای عهد بوده حزین با آن الف تعظیم و تکریم معمول زمان ازو بعنوان «نجیبای کاشی» یاد کرده است اما در چاپهای متعدد اصفهان نام او را در حرف «ب» بعنوان «بخشای کاشی!» می بینیم شباهت خطی «نجیبیا» و «بخشا» موجب چنین تخلص و تغییر مکان بیجائی از حرف «ن» به حرف «ب» و از «نجیب» به «بخش» شده است. عجیب اینست که حضرات ناشر و مقدمه نویس فاضل تذکره در چاپهای کتاب اینقدر صرف وقت و دقت نکرده‌اند که این شاعر مشهور و مهم عصر (و مؤلف تاریخ کشیکخانه) را بشناسند و بدانند همان «جوان نامراد» مذکور در تذکره نصرآبادی است و تخلص «بخش» مورد ندارد و عجبتز آنکه ازو شعر با تخلص «نجیب» نقل کرده‌اند و متوجه نشده‌اند بی شک حزین مرتکب چنین اشتباهی نشده است.

باری، جز کلیات اشعار، آثار حزین را ۵۳ اثر کوچک و بزرگ از تألیف و تصنیف و شرح و حاشیه و غیره فهرست کرده‌اند ۱۶ اثر در فلسفه ۴ در کلام ۸ در رجال و تاریخ و بقیه در فنون و علوم دیگر. این مرد جامع سرگلی و بهار عمرش در خزان و زمستان سلسله صفوی بیاد رفته ایام کمال و کهولتش در عصر انقراض صفویه و پیروزی نادر گذشته است و فتور پیری و روزهای آخر عمر را در هند گذرانده است و شاهد و ناظر ناپسامانیهای ایران و هند در قترت و غلبه محمود و اشرف افغان و ظهور و پیشرفت و فتوحات نادر بوده است و چون در ۱۱۸۰ فوت کرده طبعاً وقایع پرشتاب و حوادث ناگهانی غیر مترقبه‌ای را که در ایران و هند پس از قتل نادر میگذشته از دور و نزدیک ناظر و سامع بوده است. گاهی در بعضی غزلهای او آشفتگی اوضاع و وحشت از گیر و دار زمانه منعکس شده است:

خبر از وضع جهان مرده دلی می آرد مصلحت نیست در این مرحله هشیار شویم
دولت هر دو جهان خواب و خیال است حزین دولت آنستکه خاک قدم یار شویم
آرزوی خاطر آزاد و قوت فریاد داشته :

در قید غم ، خاطر آزاد کجائی
 تنگ است دلم ، قوت فریاد کجائی
 کو همنفسی تانفسی شاد بر آرم
 مجنون تو کجا رفتی و فرهاد کجائی

ودرو دیوار زمان را شکسته میدیده است :

شادیم که زندان غم آباد جهان را
 از سیل حوادث در و دیوار شکسته
 صیاد مرا حاجب دام و قفسی نیست
 بال و پر مرغان گرفتار شکسته
 و نیز :

کنار کشت چه خوش می سرود دهقانی
 که سیل حادثه را رهگذار نتوان بست
 اگر چه می پنداشته است که خم با پرو نمی آورد :

در موج خیزد هر زطوفان حادثات
 چینی ندیده ایم با بروی خویشتن
 با اینهمه چشم بآینده داشته است و پر بی بهره از امید نبوده :

پس از ما تیره روزان روزگاری میشود پیدا
 قفای هر خزان آخر بهاری می شود پیدا
 حزین از خویشتن را از میان گمگشته پنداری
 در این دریای بی پایان کناری می شود پیدا

او - چنانکه از فحوای گفته های خویش و بعضی اشارات دیگران بر می آید - خود شخصا در بسیاری از وقایع روزگار دست اندر کار بوده است و از گفتنی های راجع به او یکی هم اینست که میانه خوشی با نادر نداشته است و از پیشرفت های او راضی بنظر نمیرسد حتی در قیامهائی برضد او شرکت میکرد چون نادر کسی است که سلسله صفویان را برانداخته است و حزین و پدراناش دردستگاه این سلاطین از محترمان معزز و نعمت پرورده و نمک خورده بوده اند. یکی از دلایل عزت و احترام حزین و پدراناش نزد صفویان اینست که حزین با چند پشت فاصله نسب به شیخ زاهد گیلانی میرساند که مرشد و مقتدای شیخ صفی الدین اردبیلی پیرو پدر صفویه بوده است . با توجه باین جهات حزین پیوسته از نادر و کار گزاران او ترسان و گریزان بوده و مهمترین موجب هجرت او بهند نیز همین وحشت و کدورت فیما بین است . با اینهمه خصلت خوب حزین را از همینجا میتوان شناخت که در نوشته های تاریخی خود آنجاها که صحبت از نادر بمیان آورده حتی المقدور جانب انصاف را نگهداشته ، کارهای خوب و قهرمانیهای «خان قهار و غالب دوران» را نیز یاد کرده است و حال آنکه نادر بکلی آشیانه حامیان و منعمان او را برباد داده ، خودش را مثل آهوی گریزان از پلنگ ، آواره شهرها و بیابانها کرده است . حتی به همد هم که رفته با حمله نادر بهند برای حزین آسمان همان رنگ وحشت و هول داشته . بهر حال این خصلت خوب حزین در کمتر مورخی دیده میشود که تا قلم بر میدارند یا متملق و ستایشگر

محض و مطلقند یا دشنامگوی کور دل ، خاصه و قتیکه پای منافع شخصی و خصوصی هم در میان بیاید .

در خصوص سبک شعر حزین و قدر و قیمت آثار شعری اوداورها مختلف و متضاد است تذکره نویسان معاصر و متعلقان شیوه هندی اورا بعرض میرسانند ، و از خدایان میدانند ، داوران پس از « بازگشت ادبی » چندان اعتقادی باو ندارند . بنظر ما حق آنستکه او نسبت بمعاصران خود و متأخران شیوه هندی البته بهتر و برتر است اما اگر ملاک و قضاوت و ترازوی سنجش ما کلیات سی هزار بیتی او باشد باید گفت ده يك اشعار او بالنسبه خوب ، نیمی ازین بقیمت خوبتر و معدودی از اشعارش حقیقتاً زیبا و لطیف و عالی است .

بر آورد تقریبی ما در همین کتاب مورد بحث نیز صادق است یعنی از ۷۰۰۰ بیت غزلهای حزین حمماً ۱۱۱۴ بیت منتخب از ۱۷۳ غزل حزین گردآمده است ، در هر صفحه يك غزل یا ابیاتی از يك غزل (بین ۴ تا ۱۰ بیت) چاپ شده ، غزلهای ۴ بیتی و ۱۰ بیتی اندک و بیشتر ۶ تا ۹ بیتی و باز بیشتر ۶ یا ۷ بیتی است فقط يك غزل ۱۱ بیتی در کتاب است و حال آنکه در اصل اغلب غزلهای حزین بلند است و او از بیشتر قوافی مناسب استفاده کرده است ، تازه امروز تمام این ۱۱۱۴ بیت منتخب او را نمی پسندیم .

پیش ازین گفتیم که حزین آخرین فرد شاخص در سلسله هندوانی شعر فارسی است . در اینجا باید این نکته را هم افزود که او بسائقه ذوق لطیف و قوت قریحه خویش طبعاً از بسیاری کج و معوجیهای متداول زمان دور بوده است و از لطف و روشنی بیان و صفای شعر کما بیش برخوردار است . حاصل این گریز و پرهیز از انحرافات جاری عهد و محل و وجود نگذاشتن به « تازه گویان مثل صائب ، کلیم ، سلیم » این شده است که او تمایل و گرایش به شیوه عراقی پیدا کند . اما انصاف آنستکه غزلهای عراقی شیوه حزین (مثل صائب) جان و جمال و رونق و کمالی ندارد ، نه حافظ و سعدی و اراست نه صائب و کلیم وار ، چیزی است بینابین و بیحال و رفق .

از استعارات و تشبیهات و تعبیرات حزین آنها که هندی معتدلی است غالباً زیبا و نغز و لطیف است ، آنها که « روزمره و باب زمان » است خوشایند نیست ، مثلاً این :

طی میشود از مصرع آهی گلّه ما طالع به وصال تو نویسد صاه ما

از نوع دوم است و این خوب :

باقافله لاله در این دشت رفیقیم گلپانگ خموشی است فغان جرس ما

و نیز اینها که لطفی دارد و لحنی و خوش :

افسر شاهی ما، بی‌سروسامانی‌ما گوشه‌خاطر ما، ملک سلیمانی‌ما
 غم‌هجران تو مستغرق و صلح دارد غنچه‌راز بود سر به‌گریبانی‌ما
 گاهی تعبیراتی دارد که خاصه نسبت بزمان تازه و نادر و خوب است مثل
 سراییدن غم یا تراویدن و چیکدن کرشمه در این ابیات :

جائی که اثر نیست ، فغان هرزه درائی است
 دل با که سراید غم پنهانی خود را

زین جان بی‌نفس چه نوا خیزدت حزین
 از ساز نغمه‌ای تراود چو تار رفت

افغان اسیران نبرد راه بجائی
 این نغمه تراود ز رگ تار محبت

اگر چه خط ز طراوت فکنده حسن ترا
 کرشمه‌می چکد از چشم فتنه بار هنوز

در این عالم قدرت بسیار دارد مطلب معمولی را چنان تعبیر می‌آورد که
 قدرت و درخشش پیدا میکند. عبارت خود را دریا کردن و حباب از تعجیل شتاب
 به آتش در زیر پا داشتن ، کنایه آوردن و آنچه در بیت آخر آمده ، همه از
 لطف قریحه و قدرت بیان او حکایت میکند :

حباب از خویشتن چون بگذرد دریا کند خود را
 شکستن کشتیم را غرقه‌ی بحر بقا دارد
 ندارم فرصت آن کز سبو می در قدح ریزم
 بهار از رنگ گل پنداری آتش زیر پا دارد
 حزین از حلقه آزادگان چون سر برون آرم
 زمین کلبه‌ام از نقش پهلو بوریا دارد

معنایی معمولی و متداول را که بارها شعرا بآن پرداخته‌اند با نوعی
 تصرف و تعبیر خاص جلوه خوب میدهد و از آن خود میکند. مثلاً این معنی که
 معشوق از بس زیباست اگر خود را ببیند عاشق خود میشود که سعدی و دیگران
 بسیار دارند :

ای مست ناز ! طعن اسیری بما مزن
 از خویش غافل که نگشتی شکار خویش

داستان جنگ و جدال عشق و عقل در اشعار قدمائی طولانی و مفصل
 است، حزین ازین معنی غافل نمانده اما بشیوه خود اسلوب عبارت را عوض
 میکند و بدک از آب در نمی‌آورد:

رسته در دل از خرد خار و خس اندیشه‌ها
 کشت ما را برق عشقی می درودی کاشکی
 با این معنی عام که « دوست ما را همه جنت فردوس شما را »
 آرزوی جنت از کوی تو ما را ره نزد
 در کف اندیشه باطل عنان نسپردیم
 و نیز اینکه ما را پیاد دار :

ترسم رود زیاد تو یکباره نام ما از کین ما مکن دل نامهربان تهی
 اما همیشه در این قسم تصرفات و اسالیب خود موفق نیست و معمولی
 کم قدر نیز کم ندارد :

از دیده‌ام قدم مکش ای نازنین نهال
 سرو سهی بود به لب جویبار خوش
 که هیچ لطف و تازگی ندارد و مکرری است هزاران باری و گاهی نیز
 استعاراتش تو در تو میشود شاید به ضرورت لغتی پر کردن وزن ناچار میشود در
 میان يك استعاره زیبا و لطیف کلمه‌ای حشو بیاورد، مثلاً اگر میگفت « عنان
 گلگون ناز را بیفکن الخ » با توجه بگلگون که نام اسب شیرین است و
 سرخکونگی بعضی نازنینان هنگام ناز و نیز با توجه به بقیه تناسبات بیت، لطیف
 و خوب بود اما ناچار « جلوه » استعاره را بی جلوه و تودرتو کرده :
 بفکن عنان جلوه گلگون ناز را تا موج سبزه میگذرد از رکاب گل
 نظیر همین حال را دارد استعاره « چشم آئینه تصویر » یا بحسابی عکس
 درون چشم آئینه تصویر :

به يك عکس است چشم آئینه تصویر را داریم
 همین محو تماشای رخ جانانه خویشم
 حشو گاهی در مطلع غزل‌های او هم بدو بیداد میکند، اینجا مثلاً « لبریز »
 بحکم قافیه :

خرقه را در گرو باده لبریز کنیم ما خراباتی ورنه چه پرهیز کنیم
 نظیر همان تغییر تعبیر و تصرف اسلوبی که در ارائه معانی عام و معمولی
 و متداول دارد، در تناسبات و مراعاتهای صنعتی نیز میکوشد کارهای تازه
 بکند یعنی بمراعاتها و تناسبات قدیم قانع نشود بل چیزی بیفزاید و در این
 نادر پسندی اهتمامی دارد. مثلاً اگر سابقاً مراعات « سیب و زنبندان » رالطف
 صنعتی می پنداشتند و خوش بودند، حزین بر این رعایت « بیمار » نیز در می افزاید
 و میگوید :

به هوا داری از آن سبب زنخندان بوئی

گر توانی بمشام من بیمار بیار

ازین قبیل است مراعاتهای تازه‌ای مثل رخنه دیوار و رخنه‌های دیگر
مثل چاک‌گریبان و چشم. حزین خیلی ازین دست رخنه‌ها دارد یا مراعات تناسب
«گوهر» با «گرد یتیمی» :

تا مهر ز نور نگهش خیره نکردد در گرد یتیمی گهر خویش گرفتم
گرامی گوهرم گرد یتیمی آرزو دارد حزین از سیر چشمی در دل دریا نمی‌مانم
وسرمه و صدا و تیره بختی :

آوازه مرا نکند بخت تیره ، پست در سرمه چون نگاه نخواهد صدای من
در مسیر این ندرت طلبی و نوآوری میرسد به آنجا که ردیف غیر معمولی و
نادر برای غزلهای خود انتخاب میکند، گرچه این یکی از عیوب غزلهای شیوه
هندی است، اما حزین در این مسیر حد نگه میدارد و میکوشد با قوافی مناسب آن
ردیفها، بر مضامین خوب و تشبیهات و استعارات زیبا دست بیابد و گهگاه موفق
میشود ، از جمله مثلاً ندرت این ردیفهای او پوشیده نیست :

به مستی مرده‌ام ساقی ، مهل مخمور در خاکم

چو خشم بسپار زیر طارم انگور در خاکم

اجل مستور اگر سازد مرا از دیده مردم

ولی چون گنج قارون همچنان مشهور در خاکم

سیه بختم ولی چشم از غبارم می‌شود روشن

نهان چون در سواد سرمه بینی نور در خاکم

یا این غزل که در آن بعضی استعارات خوب دارد :

گرم از نظرم میگذری ، برق نباشی

يك لحظه توان بود در آغوش نگاهم

دل داده پیامی که زبان محرم آن نیست

خواهد به تو گفتن لب خاموش نگاهم

مست است چنان کز می و ساقی خبرش نیست

از ساغر لعلت لب می‌نوش نگاهم

ازین قبیل غزلها در دیوانش کمابیش هست . میدانیم که ردیفهای ساده و
معمولی ردیفهای فعلی است : رفتم ، گفتم ، دیدی ، شد ، برد و امثال اینها.
ردیفهای اسمی نیز، وقتی بسیط باشد پر نام معمول نیست، اما دیدیم که حزین حرف
اضافه و اسم و ضمیر را با هم ردیف میکند یا اسم و ضمیر را :

زمین و آسمان بیهوده می‌بمود آوازم شکستم نغمه را در سینه و آسود آوازم

نو آموز نو اسازی نیم چون قمری و بلبل زبور عشق می سنجید با داود آوازم
 حزین با شعر گذشتگان عراقی شیوه بی شک انس و آشنائی بسیار داشته،
 از توجهی که به سعدی و مخصوصاً حافظ دارد این معنی واضح میشود. اما در نقلها
 و استقبالاتی خود میکوشد در طرح و طور پیشینیان تصرفی کند تا تقلید و استقبال
 محض نباشد یا احیاناً گمان مقابله و جوابگوئی به شیوخ قبیلۀ ادب نسرود،
 فی المثل حافظ دارد :

بمهد گل شدم از توبۀ شراب خجل که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
 حزین لا اقل قافیه را عوض میکند و میگوید :

شدم ز توبۀ بی صرفه در بهار خجل مباد از رخ پیمانۀ میکسار خجل
 الی آخر، یا اگر حافظ دارد: «هنری بهتر ازین، نظری بهتر ازین» حزین
 وزن وردیف را میگیرد با تغییر قافیه :

نیست دل را هوس بت شکنی بهتر ازین صنمی را نبود بر همنی بهتر ازین
 غوطه در خون خود از قرق زند تا بدم به شهید تو نزیبید کفنی بهتر ازین
 و نیز اگر طرحی از خاقانی پسندیده است که گفته :

کاشکی جز تو کسی داشتمی یا بتو دسترسی داشتمی
 و تغییری در آن روا نمیدارد، لا اقل مسدس را مثنی میکند و میگوید :
 درد دل گفتمی از همنفسی داشتمی کردمی شکوه اگر داری داشتمی
 تنگ میکرد به من گوشۀ تنهایی را وای گرد رهمه آفاق کسی داشتمی !
 اما در مقابله با معاصران (که آنرا حضرات هندوانی هم طرحی مینامند)
 یا شعرای نزدیک بزمان عین طرح را جواب میگوید و استقبال میکند . و ملك
 مشرقی ، از بهترین شعرای عصر صائب غزلی دارد با این طرح که گویا در آن
 زمان رواج داشته :

نمیگویم که آتش رنگ یا گل بو بگرداند الهی آن گل آتش طبیعت خوب گرداند
 و حزین او را چنین پیش آمده :

مبادا رو کسی ز آن قبلۀ ابرو بگرداند
 که کافر میشود از کعبه هر کس رو بگرداند
 سبوی غنچه را بر طاق نسیان می نهد بلبل
 اگر جام نگاه آن تر گس جادو بگرداند
 در این وادی به حسرت مردم و چشم از صبا دارم
 که کردم را به گرد کعبۀ آن کو بگرداند
 یا میر معصوم کاشی هم از معاصران جوان صائب دارد :

تو از سنجاب داری طوق من از آهن ایقمری
 ببین سرو تو پیرحم است یا سرو من ایقمری
 و حزین با او چنین مقابله میکند :

بساط سرو و گل افسرده شد در گلشن ایقمری
 خروشی ساز کن با بلبل دستا نزن ایقمری
 بطوق بندگی مخصوصی از خیل گرفتاران
 چه منتهاست از جانان ترا بر گردن ایقمری

الی آخر. باری، اگر چه از حضرات هندی شیوه، توقع نتوان داشت که برای شاعر رسالتی معنوی قائل باشند و از او بخواهند که فکر و فلسفه‌ای داشته باشد، ایشان کارشان مضمون یابی و تعبیر و تشبیه و استعاره پرداز است، لا غیر؛ ازین جهت است که در میان چند هزار شاعر بزرگ و کوچک آن سیه صد چهار صد سال یک مرد ژرف اندیش عمیق، یک قله بلند در عالم شور و فکر و تأمل از نوع سنائی و ناصر خسرو و خیام و عطار و مولوی نمی بینیم و بنا بر این از حزین هم مطلقاً چنین توقعی نداریم. اما بسیار بندرت گهگاه بارقه‌ای از تأمل و اندیشه در او دیده میشود ازینگونه بالحنی ملایم که :

پسای بستند و ره سعی نشانم دادند دست و بازو بشکستند و کمانم دادند
 جان سختم حذر از دوزخ جاوید نداشت خانه در کوچه آسوده دلانم دادند
 حزین بزندگی خود نیز در شعر کمتر اشاره دارد و ابیاتی ازین قبیل که
 بتوان از آنها نکته‌ای مربوط بزندگی او دریافت خیلی کم است، شاید به جبران شرح حال مفصلی که از خود نوشته :

چل سال شد که پایم در خارزار گیتی است در دل غبار کلفت زین راه دور دارم
 که بچهل سالگی خود اشاره کرده است یا اینکه :

بیماری من حلاوت آمیخت با تلخی زندگانی من

و نیز تلخی روزگارش در هند جگر خوار :

رسوای جهان میکنم هند جگر خوار غم پرده در افتاد دل شاد کجائی

و عشقش به ترسازاده‌ای که یادداشته‌های او نیز مؤید عاشق شدن اوست :

شراب شوق هر کس جلوه در پیمانهای دارد
 که مجنون محو لیلی بود و من دیوانه چشمی
 نگاه گرم ترسا زاده‌ای سرگشته‌ام دارد
 که می‌آید سیه مستانه از بتخانه چشمی
 حزین، نبود چو من مستی خرابات محبت را
 پیایی میزنم پیمانها از میخانه چشمی

در عالم مفاخره و بلندپروازی گهگاه از حزین کلمات بلند توام با اغراقهای خوب میشنویم، البته او در این معنی مفاخرات دعویهای زشت نفرت آور که خاقانی و قانانی و بعضی مقلدان امروزی ایشان دارند، ندارد. بعد از چند صد سال فاصله رودکی و عنصری را ریزه خور خوان خود نمیخواند یا بعد از هزار سال، احمقانه نمیگوید بنای رودکی را در کودکی کردم. موقر و متین مفاخره‌ای میسراید که بی لطف و لذت نیست :

دهرم نمیخورد که ندارد بهای من

یا این که مفاخره‌ای ملایم است و با توجه به قحط الرجال زمان دور از اغراق می‌نماید :

معنی کناره گیرد اگر از میان روم خالی شود جهان، چو برون از جهان روم
بسیار دید گردش ایام نخل ما همراه گل نیامده‌ام تا خزان روم
در سطحیات نیز چنین حالی دارد، اغراق‌های او از لطف و هنجار برخوردار است :

دمی گر آستین از دیده پر شور بردارم
ز اشکم کشتی افلاک باز د لنگر خود را
حزین افتاده‌ام از عشق در دریای خونخواری
که با چنگال شیر مست میخارم سر خود را
کتاب هفت ملت بود بر طاق فراموشی
من آن روزی که رهن باده کردم دفتر خود را

بهر حال، منتخب حزین را به لذت میتوان خواند و کار و زحمت شفیع کدکنی مشکور و مأجور است و نیز « سازمان انتشارات توس » که این دومین نشریه اوست .

در کلام حزین سخن به باده و دفتر رسید، دفتر این مقال را فرو بندیم که بیچاره باده فروش منتظر ماست ، بس و بدرود .

تهران - مهر ماه ۱۳۴۳

مهدی اخوان ثالث

(م . امید)

« ده رمان بزرگ » از انتشارات نیل

منتشر شده: با با گوریو، سرخ و سیاه، دن کیشوت، ژان کریستف، آرزوهای بزرگ، زیر چاپ: دن آرام،

کندو کاو در کتابهای خیلی جدی

شاهین

نهیب جنبش ادبی - بند سوم - دکتر تندرکیا

شهر یور ۱۳۴۳ - از صفحه ۹۳۰-۱۴۲۶

۵۰ ریال

- بفرض اینکه با دوا درمون های خود تمام فرم های بیماریهای موجود را که جز جلوه های مرض واحد حقیقی، همان جرم جسمانی، چیز دیگری نیست سر کوبی کرده همه تو بزنند تازه بشر شاخ درمی آورد. شاخی دردناک، شاخش را که بریدیم دم درمی آورد. دنبی درد آورد، دمش را که چیدیم سم درمی آورد. سمی درد آورنده و کشنده و عاقبت انسان پیر شده مریض و مسکین میبرد زیرا که اصل علت آن درما باقی است. (صفحه ۱۰۰۶)
- جرم ریزی عبارت از اینست که آن ماده ی خشک و نخاله ی بدن را از خمیره خود بیرون کشیده بیندازیم و عنصر لطیف تر و عالی ترش را نگاهداریم، جرم ریزی امر عمیقی است. (صفحه ۱۰۰۹)
- علت وجود قساوت پرورش کیفیت قدرت گوهرانی و علت وجود محبت پرورش کیفیت پرتو گوهرانی ماست. (صفحه ۱۰۱۹)
- بنابراین خواهی نخواهی و خود بخود تمام نفرات بشری تکامل یافته جرم میریزند. (صفحه ۱۰۱۹)
- بریزید ای جیفه های جفنگ، بروید ای پفنگ ما
پرتو هم ای هوشک بینوایم. (صفحه ۱۰۵۱)
- اما از تهران، تهران میان لطف و خشونت افتاده، کشور تهران میان کویر و دریاست... (صفحه ۱۱۲۶)
- يك باد مخالف که توی شکم ما میپیچد بین چطور ما را میپیچاند و عاجز می گرداند. (صفحه ۱۲۹۹)
- زن بمانید و بیائید که ریش در نیاورید ای زن ها که يك نره زن از يك نره خرزشت تراست. زن ریشدار حیوان مکر و هی است که از پدرش جز خرخری و خشونت و از مادرش جز خامی و نخوت چیزی باور نبرده. امان از زن ریشدار. یا صاحب الزمان خداترا و جمیع امت جد اطهرت را از شر این عجایب المخلوقات حفظ فرماید. بلطفه و کرمه! ای کبوتران حرم الهی یا هو (صفحه ۱۱۹۲)

کشورهای آسیائی و آفریقائی و مسائل آنها

سردار پانیکار، سیاستمدار نامی هند، با صداقت و صمیمیت خاص محققان هندی در مسائل اجتماعی، مشکلات کشورهای آسیائی و آفریقائی را در راه همگام شدن با کشورهای پیشرفته جهان تشریح کرده و با ذکر مثالهای متعدد از کلیه این کشورها راهنماییهای مفید و جالبی نموده که در شرایط کنونی ایران برای هر خواننده ایرانی مفید تواند بود.

این کتاب که توسط آقای سیروس منظورالحق ترجمه شده است با مقدمه مفصلی از جناب آقای دکتر مجید رهنما از طرف انتشارات نیل منتشر می گردد.

بها ۵۰ ریال

از مشتریان محترم کتابفروشی نیلی

که در مهرماه خرید کرده اند تقاضا می شود با ارائه رسید

صندوق نیل جایزه های خود را بدین شرح دریافت دارند :

دارنده قبض شماره ۴۲۳۵ تاریخ ۴۳/۲/۳۱ معادل سه برابر

« « ۴۶۴۸ « ۴۳/۲/۲۳ « دو برابر

« « ۴۸۷۳ « ۴۳/۲/۹ « يك برابر

مبلغ قبض خرید

می توانند به رایگان برای خود کتاب انتخاب کنند.

روح ملت‌ها

از آندره ژینکوف، عضو فرهنگستان فرانسه
ترجمه: ترجمه احمد آرام - ۱۳۰۰
۲۳۰ صفحه - زر کوب - ۸۵ ریال
آقای مهندس میدی بازرگان در
مقدمه می‌نویسند: «مقصود کتاب روحیه
مغز، منشأ و ساختن باطنی ملت‌هاست...»
این یک کتاب نظری جامعه‌شناسی اروپا
نیست. قسمت عمالی و نظر به آینده دنیا
دارد. کتاب شامل هفت فصل درباره
چهره جدید جهان، واقع بینی لائوسی،
هوشمندی و ابتکار فرانسوی، سرسختی
انگلیسی، انضباط آلمانی، سوفی منشی
روسی و بالندگی امریکائی است. تعریف و
سرنوشت تمدن غربی نیز بعنوان نتیجه
در آخر کتاب آمده است.

دست‌های آلوده

ژان بل سارتر - ترجمه جلال آل احمد
۱۹۲ صفحه - ۶۰ ریال
ترجمه این نمایشنامه که چاپ اولش
در سال ۱۳۳۱ منتشر شده بود در سال
۱۳۳۵ در تئاتر تهران به نمایش گذاشته
شد و اکنون چاپ دوم آن منتشر شده است.

زیچارد سوم

ویلیام شکسپیر - ترجمه دکتر رضا توپچی
۲۱۱ صفحه - ۲۲ تومان
این نمایشنامه که یکی از نمایشنامه‌های
شایع تاریخ شکسپیری است توسط آقای دکتر
پس‌اگنی سروای اجرا شده و
قبل از این‌که روی صحنه بیاید چاپ و
منتشر شده است. خلاصه داستان نمایشنامه
در شانزدهم صفحه اول کتاب آورده شده است.

نمایشنامه «زندگان»

ها نوزی - قزوین - ترجمه حبیب الله مجیدی
این کتاب در زبان فرانسوی به
در مقدمه نوشته‌اند:
«ما آنرا کاملاً تحت اللفظی ترجمه
کرده‌ایم باین معنی که در مقابل هر کلمه
فرانسوی تا آنجائی که ممکن بوده کلمه
فارسی معادل آنرا قرار داده‌ایم. از آن‌که
این کلمات گاه جمله‌هایی درست شده که
شاید چندان شباهت جمله‌های فارسی
ندارد.»

مهاجرت کاندی

رومن رولان - ترجمه مجید قاضی
۲۴۶ صفحه - ۳۰ ریال
این کتاب که در زمان حیات کاندی
انتشار یافته یکی از جالب‌ترین شرح
حال‌هایی است که درباره این مرد بزرگ
مشرق زمین نوشته شده است.
مترجم توضیحات مفیدی درباره بعضی
مطالبی که کتاب افزوده‌اند.

ایزابیل

آندره ریو - ترجمه اسما علی سعادت
داستان بسیار زیبا و شاعرانه‌ایست
از آندره ریو نویسنده نامدار فرانسوی
که خوشبختانه مثل بیشتر کارهای ترجمه
شده این نویسنده به فارسی تقییر و دقیقی
بر گردانده شده است.

ایون

لیویو برانکو - ترجمه محسن جاویدان
۲ جلد - ۶۰ ریال
عبدالله توکل در مقدمه کتاب نوشته‌اند:
«درمان ایون که تقدیس از عشق و
تبعین است در میان آثار برانکو مقارن
ممتازی دارد. این چند حادثه در دهکده‌ای
رخ می‌دهد. موضوع از چهار چوب دهکده
بیرون می‌آید و حماسه ملتی را شرح
می‌دهد.»

معجزه در آلاما

ویلیام کینگ - ترجمه دکتر طباطبائی
داود رشیدی
۷۴ صفحه - ۳۰ ریال
این نمایشنامه برای اجرای در تئاتر
سری ترجمه شده و داستان آن مربوط
است به دوران کودکی هلن کلر.

دختر روستائی

الکساندر پوشکین - ترجمه کاظم انصاری
۱۹۷ صفحه - ۶۰ ریال
در این مجموعه نمونه‌های پر ارزشی
از کارهای پوشکین ترجمه شده، مانند
«بی بی بیگ» و «فواره باغچه سرای» و
«دختر روستائی».

ترجمه کلیه ودمنه

انثای ابوالعالی نصرالله منشی
تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی
۴۵۱ صفحه - ۱۳۵ ریال

این نسخه صحیح ترین چاپی است که تا امروز از ترجمه کلیه و دمنه منتشر شده است. مصحح ۱۲ نسخه را اساس کار خود قرار داده و پاره‌ای از موارد اختلاف را در پای صفحات آورده است. چاپ کتاب فوق‌العاده نفیس است و برای تسهیل در امر قرائت، از حروف اعراب‌دار استفاده شده است.

مسیحیت در ایران

از: سعید نفیسی

۴۱۶ صفحه - ۵۰ ریال

در این کتاب از آغاز مسیحیت در ایران تا صدر اسلام صحبت شده است. نویسنده با اتکاء به اسناد تاریخی که معتقد است مسیحیت از قرن اول میلادی در ایران نفوذ داشته، بحث خود را آغاز کرده و کتاب خود را با فصل‌های «توسایان در قلمرو ساسانیان» پایان رسانده است.

نمونه نظم و نثر فارسی

از آثار اساتید متقدم

با اهتمام حبیب یغمائی

۲۷۲ صفحه - ۲۳۰ ریال

آقای ایرج افشار در مقدمه کتاب نوشته‌اند: «این جنگ که حاوی اشعار برگزیده است منتخبات شایسته‌ای برای دانشجویان رشته ادبی خواهد بود و می‌توان آنرا کتاب درسی قرار داد. نیز مجموعه‌ایست که برای دانش پژوهان و اصحاب ذوق و مشتاقان شعر قدیم و اصیل فارسی مفید و سندی‌معتبر خواهد بود.»

باکاروان حله

در باره

۲۰ تن شاعر فارسی‌زبان از رود کی تا بهار
از دکتر عبدالعزیز زرین کوب

۳۶۷ صفحه - ۲۰ تومان

نویسنده در مقدمه کتاب نوشته‌اند: «... نقد امروز ما خاصه آنچه در روزنامه‌ها و مجله‌ها و در مقدمه کتاب‌ها بدین نام خوانده می‌شود، بازاری، سطحی و آلوده با غرض است اما دست کم در باره گذشتگان هنوز آنگاه ناروایی در میان نیست و هنوز کسانی هستند که بتوانند دور از تعصب و مخصوصاً دور از جهالت عامیانه باین مهم دست بزنند.»

آقای دکتر زرین کوب با این نیت شروع بکار کرده و در باره ۲۰ تن شاعر بزرگ گذشته نقد نوشته‌اند.

آناهیتا

پنج‌گفتار پورداد

۴۵۶ صفحه - ۳۰ تومان

این کتاب پنج‌گفتار است از ابراهیم پورداد، در باب موضوعات گوناگون. مثلاً گفتار سوم مقدمه‌ایست بر فرهنگ آلمانی مرعشی و گفتار سی و ششم در مورد آب تهران و گفتار چهل و نهم غزلی است با عنوان «بهار در ویسوی بهار می»

برگزیده اشعار نیمایوشیج

۱۶۰ صفحه - ۲۵ ریال

مجموعه‌ایست از اشعار نیمایوشیج پیشرو شعر امروز فارسی که آقای سیروس طاهباز از روی آخرین نسخ تصحیح شده بوسیله شخص نیما، جمع‌آوری کرده، بایک مقدمه و یک فرهنگ بچاپ رسانده‌اند. یازده تکه هم از حرف‌های همسایه در آخر کتاب آمده.

